

راهبرد شیعیان در مواجهه با نهادهای قدرت در دو قرن پایانی خلافت عباسی

محمدطاهر یعقوبی / استادیار دانشگاه پیام نور / yaghoubi313@yahoo.com
تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۰۷/۲۶ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۶/۰۵/۰۹

چکیده

دو قرن پایانی خلافت عباسیان، دوره‌ای همراه با تحولات مهم و هم‌چنین متفاوت برای شیعیان بود. از نیمه قرن پنجم، بخش مهمی از سرزمین‌های اسلامی زیر سلطه سلجوقیان و سپس خوارزمشاهیان قرار گرفت. سلجوقیان پیرو و مدافع اهل سنت بودند، اما روابط آن‌ها با خلافت عباسی فراز و نشیب‌های زیادی داشت. خوارزمشاهیان نیز خود به عنوان یک مدعی در برابر خلافت ظاهر شدند. شیعیان به عنوان یک گروه تأثیرگذار و نقش‌آفرین در عرصه فرهنگ و سیاست، در مواجهه با دو نهاد سلطنت و خلافت چه نقشی داشتند و چه راهبردی در پیش گرفتند؟ تبیین مواضع و نقش شیعیان، مؤید این نکته است که آن‌ها در این مقطع در مواجهه با قدرت، استراتژی مشخص داشتند و رویکرد آن‌ها، تعامل با نهادهای قدرت و مشارکت در قدرت سیاسی برای حفظ امنیت و توسعه مسیر پیشرفت برای مکتب تشیع بوده است.

کلیدواژه‌ها: شیعیان، راهبرد، اهل سنت، خلافت، سلطنت.

مقدمه

سرزمین‌های اسلامی، محل حضور پیروان مذاهب گوناگون بود. مهم‌ترین مذاهب موجود، مذاهب چهارگانه اهل سنت (شافعی، حنبلی، مالکی و حنفی) با دو گرایش کلام معتزلی و اشعری و مذهب تشیع بودند. مقصود از شیعیان در این گفتار، شیعیان دوازده امامی هستند که هم‌زمان با دو نهاد سلطنت و خلافت مرتبط بوده‌اند. انتخاب کوفه توسط حضرت علی علیه السلام به عنوان مرکز خلافت و نزدیکی کوفه با بغداد، موجب گرایش مردم این منطقه به تشیع شد و عراق مرکز تجمع شیعیان گردید و این مسأله با حضور امامان شیعه در عراق قوت گرفت؛ به‌ویژه وقتی مرقد مطهر دو امام شیعه (امام هفتم و امام نهم) در بغداد واقع شد، به دلیل اعتقادات خاص شیعیان، این منطقه مرکز تجمع و اسکان آن‌ها گردید. پس از تسلط آل‌بویه بر ایران و عراق، به دلیل آن‌که آل‌بویه مروج مذهب تشیع بودند، طبعاً این دوره برای شیعیان یک فرصت ویژه بود تا در ترویج مذهب خود کوشش کنند. مقطع تسلط سلجوقیان در بغداد، هم‌زمان با خلافت هشت خلیفه عباسی بود که از دوره ابوجعفر عبدالله قائم (۴۲۲-۴۶۷ ق / ۱۰۳۱-۱۰۷۵ م) آغاز و به دوره ابومحمد حسن مستضی (۵۶۶-۵۷۵ ق / ۱۱۷۰-۱۱۸۰ م) ختم می‌شود. با انقراض سلجوقیان، خوارزمشاهیان بر ایران مسلط شدند، اما نتوانستند بر عراق مسلط شوند. روابط ترکان سلجوقی و خوارزمشاهیان با خلافت عباسی و روابط هر یک از این دو با شیعیان، می‌تواند ترسیم‌کننده نقش و استراتژی شیعیان در این مقطع باشد.

مسأله تحقیق حاضر، این است که نوع روابط خلافت و سلطنت چه تأثیری در وضعیت شیعیان داشته و شیعیان چه راهبردی در این دوره در پیش گرفته‌اند؟ در این تحقیق تلاش خواهیم کرد تا استراتژی شیعیان را در روابط سلطنت و خلافت و سیاست مذهبی شاهان و خلفا و تأثیر آن بر وضعیت شیعیان بررسی کنیم. سیاست مذهبی سلجوقیان و سپس خوارزمشاهیان و نحوه ارتباط آن‌ها با خلافت عباسی، از نکات تأثیرگذار بر وضعیت شیعیان بود. سیاست تعامل و مدارا که شیعیان در این دوره در پیش گرفتند، نتیجه

مثبت برای آن‌ها در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی در پی داشت. در این دوره، شاهد اتحاد بین خلافت و سلطنت علیه شیعیان نیستیم؛ زیرا روابط سلطنت با خلافت، مستحکم و بر مدار مذهب مشترک نبود، بلکه این رابطه بر مدار منفعت بود و بر اساس این سیاست منفعت‌جویانه، روابط آن‌ها سرد و گرم می‌شد و گاهی به اوج تقابل یعنی جنگ می‌رسید. ضمن این‌که سیاست مذهبی سلجوقیان در قبال شیعیان، در مجموع مسالمت‌آمیز و بلکه در مقاطعی همراه با احترام و تکریم بوده است. شیعیان نیز از ابتدا، موضعی خصمانه در برابر آن‌ها اتخاذ نکردند و راه تعامل را در پیش گرفتند. نکته دیگر این‌که آن‌چه از تقابل سلجوقیان با تشیع بیان می‌شود، نه شیعیان دوازده‌امامی بلکه شیعیان اسماعیلیه هستند و تفاوت این دو نیز مشهود است؛ زیرا برخلاف اسماعیلیه که اقدام به مبارزه مسلحانه و ترور می‌کردند، شیعیان امامی، به تقیه و تعامل معتقد بودند. وجود چنین رویکردی در بین شیعیان و تسامح مذهبی اغلب پادشاهان سلجوقی و نیز روابط تقابل‌گونه میان خلافت و سلطنت، فضایی را برای شیعیان فراهم نمود و باعث شد شیعیان نه تنها به انزوا نرفتند، بلکه نقش سیاسی - اجتماعی خود را حفظ کردند و به تدریج از نیروهای تأثیرگذار در سیستم حکومتی شدند.

تعریف مفاهیم

در توضیح مفاهیم پژوهش باید گفت: شیعه در لغت به معنای طرف‌دار و پیرو است. شیعه امامیه کسی است که به وجوب امامت و وجود آن در هر زمانی باور دارد و در اصطلاح به آن عده از مسلمانان گفته می‌شود که به خلافت و امامت بلافصل امام علی علیه السلام معتقدند و باور دارند که امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق نص شرعی تعیین می‌شود و امامت حضرت علی علیه السلام و دیگر امامان شیعه نیز از طریق نص شرعی ثابت شده است. (مفید، ۱۴۱۴، ج ۱، ۳۵؛ شهرستانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ۱۴۶) مقصود از تشیع در این دوره، همان شیعیان امامیه یا اثناعشریه هستند که مرکز ثقل آن‌ها در عراق و بخش‌هایی از ایران و شام بود. منتقدان

شیعه امامی، می‌کوشیدند تا با اشاره به تشابه‌هایی که میان ملاحظه و امامیه در برخی از اعمال و باورها وجود داشت، آن‌ها را رد کنند، ولی علمای شیعه با دقت و فراست زیاد، کوشیدند تفاوت شیعه امامی با قرامطه و باطنیه را برای مردم و زمامداران آشکار سازند. (قزوینی، ۱۳۵۸، ص ۴۲۴) تشیع که در زمان آل‌بویه به طور آشکار رواج یافته بود، در زمان سلجوقیان پیروان بسیار داشت. نویسنده کتاب *بعض فضائح الروافض* (از بزرگ‌ترین مخالفان شیعه در ری)، قدرت شیعه را در آن زمان چنین وصف می‌کند:

در هیچ روزگاری این قوت نداشتند که اکنون، چه دلیر شده‌اند! و به همه دهان سخن می‌گویند. هیچ سرایی نیست از ترکان، که در او ده پانزده رافضی نباشند و در دیوان‌ها هم دبیران ایشانند و اکنون بعینه هم چنان است که در عهد مقتدر خلیفه بود. (قزوینی، ۱۳۵۸، ص ۴۳)

واژه راهبرد یا استراتژی، مفهومی است که از عرصه نظامی نشأت گرفته و بعداً در سایر عرصه‌های مختلف از جمله اقتصاد، تجارت و به ویژه عرصه سیاست و مملکت‌داری کاربرد زیادی یافته است. راهبرد روش و راهی است که ما را به هدفمان نزدیک می‌کند که باید برای آن تصمیم‌گیری شود. مقصود از نهادهای قدرت در این دوره، همان قدرت سلطنت و خلافت هستند. پس از ظهور امرا و شکل‌گیری سلطنت در متن خلافت عباسیان، قدرت و حکومت در دنیای اسلام دارای ساختی دو وجهی گردید: در یک طرف قدرت معنوی خلیفه و در سوی دیگر، قدرت دنیوی سلطان قرار داشت. در سال‌هایی که خلافت عباسی روند نزولی قدرت را پیش سر می‌گذاشت، در گوشه و کنار این خلافت وسیع، امرای محلی با عنوان «سلطان» به قدرت دست یافتند. شاهان یا با انتصاب خلیفه (امارت استکفا) و یا با قدرت شمشیر (امارت استیلا)، اداره یک یا چند ناحیه را در دست می‌گرفتند: اگرچه با پیدایش «نهاد سلطنت» در کنار «نهاد خلافت» در جهان اسلام، نظریه‌پردازان حکومت تلاش کردند تا با طرح یک سلسله نظریات، دو نهاد خلافت و سلطنت را در تعاملی دوطرفه و سازگار قرار دهند (غزالی، ۱۳۶۷، ص ۸۱-۱۰۳؛ قادری، ۱۳۷۹، ص ۱۱۰)، این

سازگاری صرفاً در بیان نظر بوده است. در این دوره، قدرت سلطنت در اختیار دو سلسله سلجوقیان و سپس خوارزمشاهیان بوده است. سلجوقیان روابطی همراه با فراز و نشیب با خلافت داشتند و خوارزمشاهیان، همواره در تقابل با خلافت بودند.

جهان اسلام در دو قرن پایانی خلافت عباسی

اوایل قرن پنجم، مصادف با دوره ضعف و پایان تسلط آل بویه و آغاز سلطه سلجوقیان است. آل بویه شیعه مذهب از سال ۳۳۴-۴۴۷ قمری، بر خلافت عباسی مسلط بودند. خلافت عباسی که از زمان نفوذ عنصر ترک دچار ضعف شده بود، اکنون فقط نامی از آن باقی مانده بود و حکومت‌های مستقل در نقاط مختلف جهان اسلام شکل گرفتند. حکومت فاطمیان (۲۹۷-۵۶۷ ق) در مصر ایجاد شد و عنوان خلافت فاطمی را بر خود نهادند. در آندلس هم خلافت امویان اندلس در سال ۳۰۰ قمری رسماً اعلام موجودیت کرد، به گونه‌ای که هم‌زمان سه خلیفه در جهان اسلام حکومت می‌کردند. در قرن چهارم، نخستین دولت شیعه امامی یعنی حمدانیان (۳۳۳-۴۰۷ ق) در مناطق شمالی شام به مرکزیت حلب تأسیس شد. پس از سقوط حمدانیان، دولت بنی‌مرداس (۴۱۴-۴۷۱ ق) در حلب تشکیل گردید. در طرابلس لبنان امرای شیعه بنی‌عمّار (۴۶۲-۵۰۲ ق) حکم‌رانی می‌کردند. آل بویه که مذهب تشیع داشتند تا اوایل قرن پنجم بر ایران و عراق و خلافت عباسی مسلط بودند. خلافت عباسی در دوره خلیفه قائم (۴۲۲-۴۶۷ ق) قدرت خود را احیا کرد؛ در حالی که نیروی جدیدی به نام ترکان سلجوقی ظاهر شدند و توانستند حکومت خود را بر بقایای آل بویه و غزنویان، ایجاد کنند. در سال ۴۳۱ قمری، طغرل بیک سلجوقی، با پیروزی بر سلطان مسعود غزنوی در جنگ دندانقان، حکومتی در خراسان پایه‌گذاری کرد. در سال بعد، خلیفه عباسی قائم، قدرت او را به رسمیت شناخت. (راوندی، ۱۳۶۴، ص ۱۶۸-۱۶۹) سپس آن‌ها متوجه آل بویه و قدرت ضعیف آن‌ها در بغداد شدند و با خلیفه عباسی مرتبط گشتند. خلیفه عباسی هم برای حذف آل بویه، به این ارتباط رضایت کامل داشت و با اعزام نماینده خود به نزد طغرل، او را برای حرکت به سوی بغداد تحریک کرد. (نیشابوری، ۱۳۳۲، ص ۱۶) بدین

ترتیب سلجوقیان، جانشین آل بویه در بغداد شدند و قدرت را در مرکز خلافت به خود اختصاص دادند؛ بنابراین وضعیت خلفا در نداشتن قدرت، حتی در پایتخت خلافت ادامه یافت. هر چند حضور سلجوقیان که حامی مذهب تسنن بودند برای خلافت عباسی، بهتر از تسلط آل بویه بود، روابط سلجوقیان با خلفای عباسی با فراز و فرودهای زیادی همراه بود، به گونه‌ای که در سال ۵۲۹ قمری، کدورت میان سلطان مسعود و خلیفه المسترشد، به جنگ و اسارت خلیفه انجامید (ابن طقطقی، ۱۴۱۸، ص ۴۰۷-۴۰۹؛ سیوطی، ۱۳۷۰، ص ۳۴۲) تا این که سلجوقیان رو به ضعف رفته، رابطه میان عباسیان و شاهان سلجوقی شکلی جدید یافت که با وضعیت روابط در دوران یک پارچگی سلاجقه متفاوت بود. خلفا این فرصت را غنیمت شمردند و برای بازگرداندن قدرت سابق خلیفه تلاش کردند. از زمان خلیفه ناصر لدین الله (۵۷۵-۶۲۲ ق) احیای قدرت خلافت صورت گرفت. در این دوره، خلافت قدرت خود را تنها در عراق به دست آورد، در حالی که در دیگر نقاط جهان اسلام عملاً قدرتی نداشت. در ایران نیز سلسله خوارزمشاهیان (۴۹۱-۶۱۶ ق) جانشین سلجوقیان شدند که از ابتدا با خلافت به تقابل پرداخت. پس از خلافت ناصر، سه خلیفه عباسی به قدرت رسیدند و دوره مستعصم (۶۴۰-۶۵۶ ق) پایان عمر عباسیان و سقوط بغداد به دست هولاکوخان مغول بود.

در حوزه فرهنگی، در قرن سوم و چهارم، دوره‌ای از تحولات علمی و فرهنگی در قلمرو جهان اسلام به وقوع پیوست که از آن به عصر طلایی اسلام (عصر اسلام الذهبی)، دوره مدنیت اسلامی و عصر زرین فرهنگ و تمدن اسلامی تعبیر می‌شود. (جرجی زیدان، بی تا، ج ۲، ص ۲۸۱) از قرن پنجم، این روند و رشد فرهنگی متوقف و به تدریج روند انحطاط آغاز شد. عوامل مختلفی برای انحطاط فرهنگ و تمدن اسلامی متصور است. دو عامل اختلاف سیاسی و مذهبی که موجب تقسیم قلمرو جهان اسلام و از بین رفتن انسجام جامعه اسلامی شد و جنگ‌های صلیبی و تأثیر آن در تضعیف جهان اسلام، به انحطاط فرهنگ و تمدن اسلامی سرعت داد.

درگیری میان مذاهب اسلامی در دوره‌های مختلف وجود داشت و در اواسط قرن ششم به اوج خود رسید. میان شیعیان و اهل سنت از یک طرف و گروه‌های اهل سنت از طرف دیگر جنگ وجود داشت. علاوه بر تفاوت مذاهب، وجود نژادهای مختلف عرب، ایرانی و ترک در این مناطق، یکی دیگر از عوامل ایجاد مجادله‌های شدید بود و هر فرقه برای تقویت گروه خویش، یک دستگاه تبلیغاتی بر ضد فرقه‌های دیگر بود. اگرچه پیروزی سلجوقیان به معنای پیروزی اهل سنت و احیای آن بود، کوشش سلجوقیان برای رسمیت بخشیدن به کیش حنفی در همه جا و برتری دادن به حنفیان در همه کارهای مذهبی و حکومتی، به نزاع و کشمکش بزرگ در میان جامعه‌های شافعی و حنفی ایران انجامید و باعث جنگ و ویرانی گسترده شد. (مادلونگ، ۱۳۷۷، ص ۶۶)

در این وضعیت، مکتب تشیع اثناعشری با بهره‌مندی از احکام نورانی اسلام و پیشوایان ممتاز خود، علی‌رغم در اختیار نداشتن قدرت و ثروت و وجود موانع مختلف، همواره در مسیر حرکت فرهنگی‌اش روندی تکاملی و رو به پیشرفت داشته است. دو قرن پایانی خلافت عباسیان، هرچند برای فرهنگ و تمدن اسلامی دوران نزول و رکود بود، شیعیان به رشد و پیشرفت فرهنگی ادامه دادند. گزارش‌های عبدالجلیل رازی، در کتاب تقص در کنار دیگر شواهد تاریخی، نشان می‌دهد که شیعه در این دوره، برخلاف دوره نخست حکومت سلجوقیان، از عزت و اقتدار نسبتاً خوبی برخوردار بوده و در عرصه‌های مختلف سیاست، علم و تبلیغ، به طور جدی فعالیت می‌کرده است. در چنین وضعیتی، پیشوایان شیعه ضمن حفظ بی‌طرفی، از مواضع اصولی خود عدول نکردند. این حرکت‌های اصولی، موجب شد تا روی کار آمدن سلجوقیان نه تنها اسباب تضعیف شیعیان را فراهم نسازد، بلکه چنان که عبدالجلیل قزوینی در کتاب تقص می‌نویسد:

در ری و آبه و قم و کاشان و ولایت طبرستان و مازندران همه رافضی‌اند.
اگر به آذربایجان شیعه زبون باشند و تیغ و حکم به دست شافعی‌مذهبان
باشد، در مازندران شافعیان زبون باشند و تیغ و قلم به دست شیعیان باشد.

(قزوینی، ۱۳۵۸، ص ۴۹۴)

از طرف دیگر، مخالفت با علوم عقلی و طبیعی در این دوره به اوج خود رسید و می‌توان ادعا کرد که نهادینه شد. جریان مبارزه با خردگرایی، با روی کار آمدن غزنویان و سپس سلجوقیان که از خوی بیابان‌گردی، سادگی ذهن و تعصب نسبت به اهل سنت و حدیث برخوردار بودند، از قرن پنجم قمری به بعد شکل رسمی و حکومتی گرفت، به طوری که هرگونه بحث راجع به علوم طبیعی ممنوع شد. خواجه نظام‌الملک با تأسیس مدارس نظامیه در بغداد، ری، بصره، نیشابور و غیره، به شدت به گسترش سنت‌گرایی و جزم‌اندیشی پرداخت. در مدارس که از قرن پنجم هجری به بعد در خراسان و سپس در عراق و سایر نواحی سرزمین‌های اسلامی ایجاد شد، تعلیم و تعلم علوم عقلی ممنوع بود و جز ادبیات و علوم دینی چیزی تدریس نمی‌شد و این امر طبعاً از رونق و رواج علوم عقلی و توجه طلاب به آن‌ها می‌کاست. (صفا، ۱۳۷۴، ص ۱۳۶-۱۳۷)

شیعیان و اهل سنت

۱. سیاست تعامل شیعیان در مواجهه با خلافت و اهل سنت

روابط شیعیان با اهل سنت بعد از سقوط آل‌بویه، متفاوت با روش پیش از آن بود؛ زیرا در این دوره، اهل سنت قدرت مسلط در جهان اسلام بودند و قدرت خلافت و سلطنت در اختیارشان بود. یکی از مراکز عمده تجمع شیعیان در محله «کرخ» بغداد بود که درگیری میان اهالی آن با اهل سنت که در دیگر مناطق بغداد ساکن بودند، به دفعات موجب جنگ‌های خونین و غارت محله‌ها شد. این درگیری‌ها در زمان آل‌بویه اوج گرفت؛ زیرا وقتی آل‌بویه و شیعیان بغداد شعائر شیعی را آشکار کردند، موجب بروز واکنش اهل سنت گردید و این درگیری در اواخر آل‌بویه بسیار شدید بود. پس از دوران آل‌بویه هم این درگیری‌ها به طور پراکنده و گاه شدید ادامه داشت، ولی هرگز مانند دوران قبل نبود؛ زیرا در این زمان شیعیان از طرف خلافت و اهل سنت در فشار بودند و چندان مجال آشکار کردن عقاید خود را نداشتند. شیعیان به دلیل این سخت‌گیری‌ها و محدودیت‌ها، سیاست

تقیه و مدارا در پیش گرفتند، اما گاهی این مدارا، به نزاع تبدیل می‌شد؛ از جمله در سال ۴۷۸ قمری، بین اهالی کرخ و سایر محلات بغداد درگیری رخ داد که به آتش‌سوزی در کرخ انجامید. وزیر خلیفه، ابوشجاع، گروهی از سپاهیان را اعزام کرد تا از جنگ و خون‌ریزی جلوگیری کند، ولی موفق نشد و دامنه فتنه گسترده گردید که خسارات زیادی در پی داشت. (ابن اثیر، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۲۹۷) سال ۴۸۲ قمری درگیری عظیمی میان دو گروه رخ داد. شروع آن بدین علت بود که اهالی «باب‌البصره» که سنی بودند، به محله کرخ حمله کردند تا این‌که با دخالت خلیفه مقتدی و کمک گرفتن از سردار مزیدیان اوضاع آرام شد. (ابن اثیر، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۳۱۸) این یکی از بزرگ‌ترین درگیری‌ها میان شیعه و سنی در دوره سلجوقیان بود و بعد از آن بغداد تا چند سال آرامش داشت.

در شعبان سال ۵۰۲ ق، شیعیان و اهل سنت در بغداد با هم صلح کردند. جالب این‌که این صلح بدون دخالت و وساطت کسی انجام شد، در حالی که در سال‌های قبل، تلاش‌های زیادی صورت می‌گرفت تا میان این دو گروه آشتی برقرار شود، اما فایده‌ای نداشت. ابن اثیر در مورد علت مدارای شیعیان با اهل سنت، معتقد است که شیعیان در این زمان احساس ضعف می‌کردند؛ زیرا سلطان محمد سلجوقی، سیف‌الدوله صدقه از امرای آل‌مزید را به قتل رسانده بود و در پی این اقدام، اهالی کرخ بر جان خود بیمناک بودند؛ زیرا سیف‌الدوله صدقه و خاندانش، شیعه‌مذهب و صاحب نفوذ و قدرت بودند. (ابن اثیر، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۴۹۷) شیعیان در عین مدارا و تعامل، در دفاع از عقاید خویش هم جدی بودند. در سال ۵۶۹ قمری یکی از وعاظ بغداد به نام محمد طوسی، مطلبی بیان کرد مبنی بر این‌که ابن‌ملجم به سبب کشتن امیر مؤمنان علیه السلام کافر نشده است. شیعیان به او حمله نمودند و به سویش آجر پرتاب کردند که با محافظت ترکان، از مجلس خارج شد. در روز بعد هم مردم آماده بودند تا او را سنگسار کنند، اما او در مجلس حضور نیافت. (ابن جوزی، ۱۴۱۵، ج ۱۰، ص ۵۱۳)

علی‌رغم درگیری‌ها و خشونت‌های مزبور، نباید تصور کرد که شیعه و سنی همیشه در حال نبرد بوده‌اند، بلکه آن‌ها بیش‌تر زمان‌ها، در کنار هم زندگی کرده و به دادوستد مشغول

بودند. به خصوص آن‌که شیعیان اصولاً در ادوار گوناگون تاریخی، نشان داده‌اند سیاست تقیه و تسامح را پیش می‌گیرند. درگیری‌های محدودی هم که هر چند سال یک بار اتفاق می‌افتاد، معمولاً بر اثر تندروی برخی افراد بود که به سبب پافشاری بر تعصبات مذهبی، موجب ایجاد تنش و درگیری می‌شد. از طرف دیگر، اختلاف شدید میان شافعیان و حنفیان در دوره سلجوقی، تا حدود زیادی راه رشد شیعه را هموار کرد. در واقع، اتحاد اهل سنت به میزان زیادی شکسته شد و زمانی که آن‌ها در ری، اصفهان و نیشابور سرگرم نزاع با یک‌دیگر بودند، شیعه در این مناطق با شدت رشد کرد.

مهم‌ترین شاخص اختلاف در قرن پنجم و ششم، میان حنفیان و شافعیان بود که در این زمان شافعیان در برابر فشار ترکان سلجوقی مدافع مرام حنفی، سخت ایستادگی می‌کردند. بیش‌تر مردم ایران در دوره سلجوقی سنی بودند. تنها مردمان شهرهای قم، کاشان، آوه، ورامین و شماری از ساکنان طبرستان، ری، اهواز و بخش‌هایی از خراسان مانند سبزوار، بر مذهب شیعه بودند. از بین مذاهب چهارگانه اهل سنت، مذهب شافعی در شهرهای بزرگ ایران مانند اصفهان، شیراز، ری و گرگان رواج داشت. در واقع این مذهب، جایگزین ظاهریه در شیراز، مذهب مالکی در اهواز و کیش حنبلی در گرگان، ری و قزوین گشت. (مقدسی، ۱۳۶۱، ص ۳۶۵ و ۴۳۹)

درگیری در شهرهای اصفهان و ری، دو نمونه بارز از آشوب‌ها و اختلافات مذهبی در ایران است که موجب ویرانی این شهرها شده بود. درگیری‌های مذهبی از قرن چهارم به بعد، ری را که روزی آن را عروس دنیا و ام‌البلاد می‌دانستند، ویران ساخت و آن را از یک شهر بزرگ، به دهی کوچک تبدیل نمود. (کریمیان، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۴۲۳) به گفته یاقوت حموی، ری قبل از حمله مغول ویران شده بود. (حموی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۸۹۳) مذاهب موجود در ری از لحاظ فقهی و نیز اعتقادی به‌طور تداخلی، در برابر یک‌دیگر قرار داشتند. دو فرقه حنفی و شافعی در ری اکثریت بودند. جدال این دو فرقه، سبب جدایی جغرافیایی آنان هم شد. نویسندگان نقض، مواردی از نزاع‌های فکری آنان را در مسائل اعتقادی آورده

است؛ نزاع‌هایی که گاه پای سلطان سلجوقی نیز برای حل آن به میان کشیده می‌شد. (قزوینی، ۱۳۵۸، ص ۴۴۹) اصفهان نیز محل نزاع حنفیان و شافعیان بود. به گزارش ابن‌اثیر، زمانی که به سال ۵۵۲ قمری ابوبکر خجندی، رئیس شافعیان درگذشت، فتنه بزرگی در این شهر روی داد که مردمان زیادی در آن کشته شدند. (ابن‌اثیر، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۳۷۸) از این مسائل می‌توان فهمید که عمق اختلاف میان فرق اهل سنت، بیش از اختلاف شیعه با اهل سنت بوده است، چنان‌که برخی از حنفی‌ها و شافعی‌ها، در ری روز عاشورا، مراسم سوگواری برپا می‌کردند. (قزوین، ۱۳۵۸، ص ۳۷۰) برخی از علما و ملوک حنفی و شافعی به زیارت حضرت معصومه علیها السلام در قم و دیگر مراقد علویان در ری می‌رفتند. (قزوینی، ۱۳۵۸، ص ۵۸۸) در قرن‌های پنجم و ششم، دیدگاه سنیان بسیاری از شهرها به نفع شیعه تغییر کرد. در شهر ری، حنفیان و شافعیان در ایام عاشورا با شیعیان همراهی می‌کردند. برگزاری مراسم عاشورا نه تنها در ری و بغداد، بلکه در برخی از شهرهای دیگر نیز در قرن ششم رواج داشته است. این زمینه در تسنن ایران، به تدریج راه را برای رشد تشیع هموار کرد. (جعفریان، ۱۳۷۹، ص ۳۴۹)

۲. نزاع شیعه و سنی در دوره پایانی خلافت عباسی

از دوره خلافت ناصر تا پایان خلافت مستنصر (۵۷۵ - ۶۴۰ ق)، درگیری میان شیعه و سنی در عراق بسیار محدود بود، به جز چند سال اول خلافت ناصر که آن هم به دلیل عدم کنترل او بر اوضاع، درگیری‌های چندی رخ داد، ولی از آن پس، به‌طور بسیار محدود، تنش‌های سیاسی و مذهبی رخ داد. آغاز خلافت مستنصر که همراه با قدرت‌گیری اهل سنت و ترکان سنی بود، با شروع درگیری‌ها نیز همراه بود. در سال ۶۴۰ قمری، اهل سنت محله «سوق السلطان» بغداد، با شیعیان محله «مختاره» درگیر شدند که تعدادی از طرفین از بین رفتند. (ابن فوطی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۷) در سال ۶۵۳ قمری، برگزاری مراسم مذهبی توسط شیعیان با واکنش شدید اهل سنت مواجه شد که موجب آشوب و درگیری میان اهالی کرخ و

باب‌البصره گردید و عده زیادی کشته شدند. دستگاه خلافت، برای آرام کردن درگیری نیرو فرستاده، اما سپاهیان ترک از اهل سنت حمایت کردند و به کرخ حمله‌ور شدند که این موجب افزایش درگیری‌ها شد و مهار امور از دست خلیفه خارج گردد و با دخالت دربار و کشتار عده زیادی از طرفین غائله خاتمه یافت. (ابن فوطی، ۱۳۸۱، ص ۱۷۳)

در سال ۶۵۴ قمری و در اواخر خلافت عباسی، واقعه کرخ اتفاق افتاد. این واقعه ابتدا با یک جریان ساده آغاز شد، اما به یک درگیری بزرگ میان شیعه و سنی انجامید و به «حادثه کرخ» مشهور شد که آثار آن گسترده و بااهمیت بود، به گونه‌ای که این واقعه با سقوط بغداد پیوند خورد و کسانی که ابن‌علقمی وزیر را عامل سقوط بغداد معرفی می‌کنند، انگیزه او را از هم‌کاری با مغول‌ها، انتقام از واقعه کرخ می‌دانند. ماجرا از آنجا شروع شد که در ذی‌حجه آن سال یکی از شیعیان محله کرخ اقدام به قتل یکی از افراد اهل سنت کرد. اطرافیان خلیفه موضوع را به اطلاع او رساندند و مسأله را بزرگ جلوه دادند و مردم کرخ را مایه فساد و تباهی معرفی کردند. خلیفه هم فرمان تنبیه کردن آن‌ها را صادر کرد. (ابن فوطی، ۱۳۸۱، ص ۱۷۹) در پی صدور این فرمان، اهل سنت با فرمان‌دهی درباریان سنی‌مذهب که در رأس آن‌ها فرزند خلیفه، مجاهدالدین ایبک دواتدار قرار داشت، به سوی کرخ حرکت کردند تا به غارت آن اقدام نمایند. (یونینی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۸۶) گروهی از مردم عوام هم همراه آن‌ها به راه افتادند و محله کرخ را به آتش کشیدند و تاراج کردند. خبر این واقعه و عملکرد سپاه را به خلیفه دادند و خلیفه دستور توقف صادر کرد و به مردم کرخ امان داد. (ابن فوطی، ۱۳۸۱، ص ۱۷۹) حادثه کرخ و کشتار شیعیان، موجب شد تا رویارویی درباریان شیعه و سنی به صورت جدی و آشکار مطرح گردد. وزیر خلیفه، ابن‌علقمی که از حادثه بسیار اندوهگین شده بود، نبرد خود را با اطرافیان خلیفه به صورت رسمی آغاز کرد. در پی این حوادث، مجاهدالدین ایبک به تلافی اقدام وزیر، او را متهم کرد که با مغول‌ها در ارتباط است و به افراد خود دستور داد این خبر را در شهر شایع کنند. پس از این واقعه، مجاهدالدین ایبک دواتدار آن قدر قدرت گرفت که نام او پس از خلیفه در خطبه خوانده می‌شد. (همدانی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۹۹۴)

شیعیان و سلجوقیان

۱. روابط سلجوقیان و عباسیان، فرصت برای شیعیان

روابط سلجوقیان با خلافت عباسی که از زمان گسترش متصرفات طغرل و سلطه او در خراسان ایجاد شد، با شورش ارسلان بساسیری در سال ۴۴۷ قمری و تقاضای خلیفه عباسی از طغرل برای ورود به بغداد، وارد مرحله تازه‌ای شد. حسن رابطه و مودت میان این دو نهاد قدرت، تنها در همان سال‌های نخستین وجود داشت و به تدریج این رابطه به اختلاف و تهدید و در نهایت جنگ و حتی اسارت خلیفه عباسی انجامید. طغرل اولین سلطانی بود که بر منابر بغداد به نام او خطبه خوانده شد بود. در سال ۴۵۴ ق خلیفه قائم، دختر خود را به ازدواج طغرل بیک درآورد، در حالی که خلیفه با این وصلت موافق نبود و طغرل با تهدید و ارباب به این مقصد رسید. (سیوطی، ۱۳۷۰، ص ۳۳۵) در سال ۴۵۶ قمری، سلطان آل‌ب‌ارسلان (نک: ۴۵۵-۴۶۵ ق) با خلیفه بیعت کرد و در بغداد به نام او خطبه خوانده شد. (ابن‌اثیر، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۲۲۷) وی فرزند خود ملک‌شاه را به عنوان ولیعهد تعیین کرد و دستور داد در تمام مناطق و از جمله بغداد به نام او خطبه خوانده شود، بدون آن‌که نظر خلیفه را در این مورد جویا گردد. (ابن‌اثیر، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۲۳۶) در اواخر سلطنت ملک‌شاه، رابطه سلطان با خلیفه عباسی بسیار تیره گشت و سلطان عازم بغداد شد. او به خلیفه مقتدی پیام فرستاد که از بغداد خارج شود و هر جا می‌خواهد برود. خلیفه مهلت خواست و پس از وساطت تاج‌الملک ابوالعنائم، وزیر ملک‌شاه، ده روز به خلیفه مهلت داده شد و ملک‌شاه در همین مدت، از دنیا رفت و سپاه او نیز به اصفهان بازگشت. (ابن‌طقطقی، ۱۴۱۸، ص ۳۱۹) در سال ۵۳۰ قمری، وقتی سعدالدوله، شحنه بغداد، به سبب اختلاف با اطرافیان خلیفه، مجبور به ترک بغداد شد، به تحریک سلطان محمود پرداخت تا به بغداد حمله کند و سلطان هم پذیرفت و به سوی بغداد حرکت کرد و درگیری‌های پراکنده‌ای رخ داد و در نهایت میان طرفین صلح برقرار شد. (ابن‌اثیر، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۹) تیره شدن روابط میان خلیفه مسترشد و سلطان مسعود، به جنگ انجامید که به اسارت خلیفه عباسی و انتقال او

به مراغه منتهی شد. اما چون سلطان مسعود از خلیفه غافل گردید، عده‌ای از باطنیان اقدام به قتل خلیفه کردند و خلیفه مسترشد در مراغه مدفون شد. ابن طقطقی می‌گوید: «من در سال ۶۹۷ قمری وقتی به مراغه رفتم، قبر او را دیدم که زیبا درست شده بود». (ابن طقطقی، ۱۴۱۸، ص ۴۰۷) پس از سلطان مسعود، خلیفه مقتفی در صدد بهره‌برداری از اختلافات داخلی سلجوقیان برآمد و به احیای قدرت خلافت اقدام کرد. در سال ۵۳۵ قمری، از طرف سلطان سنجر، جامه و عصای پیامبر ﷺ به خلیفه مقتفی تحویل داده شد؛ زیرا این وسایل را سلطان مسعود پس از شکست خلیفه مسترشد با خود برده بود. (ابن اثیر، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۳۴) از حوادث موجود میان خلافت و سلطنت، روشن می‌گردد که سلجوقیان تا جایی که به منافعیشان خدشه وارد نمی‌شد، در کنار خلافت بودند، وگرنه مقابل خلافت قرار می‌گرفتند. وضعیت شیعیان عملاً با این دو قدرت یعنی خلافت و سلطنت پیوند خورده و نوع روابط آن‌ها می‌توانست بر وضع هر یک از آن‌ها از حیث ضعف و قوت هر یک و هم‌چنین بر وضعیت شیعیان تأثیرگذار باشد. در واقع اختلاف میان سلطنت و خلافت، نوعی وضعیت همراه با آرامش برای شیعیان به ارمغان آورد؛ زیرا اگرچه شیعیان قدرت سیاسی در دست نداشتند، مخالفان آن‌ها هم از آرامش و اتحاد برخوردار نبودند. هم‌چنین در این اوضاع که عموماً همراه با درگیری بود، دیگر اختلافات مذهبی و تعصبات دینی یعنی عمده‌ترین دلیل درگیری‌های اهل سنت و شیعیان چندان مطرح نبود و بلکه یک رقابت میان خلافت و سلطنت به صورت آشکار وجود داشت که نتیجه آن ایجاد موقعیت مناسب برای شیعیان بود تا فضای امنی برای آن‌ها ایجاد شود.

۲. تسامح مذهبی سلجوقیان، فرصت برای شیعیان

سلجوقیان پیرو مذهب اهل سنت بودند و با غیرت فراوان از آن دفاع می‌کردند و از همان ابتدا با خلافت عباسی مکاتبه داشته، وفاداری خود را به مذهب آنان اعلام نمودند. طبعاً با ظهور سلجوقیان و ورود آن‌ها به بغداد که با سقوط آل‌بویه مصادف بود، شیعیان در موضع

ضعف قرار گرفتند و بار دیگر اهل سنت دوران اقتدار سابق را بازیافتند. اما نکته مهم این است که با پیروزی سلجوقیان و حذف آل بویه، شیعیان در وضع بحرانی قرار نگرفتند و این مطلب به سیاست مذهبی سلجوقیان و نوع تعامل شیعیان بازمی‌گشت.

سلجوقیان سیاست ثابت و معینی در تمام ادوار در پیش نگرفتند، اما سیاست مذهبی آن‌ها بیش‌تر حمایت از فقه حنفی و گرایش به آن بود. مدتی پس از ورود طغرل به بغداد، وقتی ابن ماکولا، قاضی القضاة شافعی از دنیا رفت، با دخالت عمیدالملک کندری، وزیر طغرل، قاضی ابو عبدالله دامغانی حنفی به جای او منصوب شد. (ابن اثیر، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۱۸۳) هم چنین در سال ۴۴۵ قمری، به فرمان او، اشعریان را بر منابر خراسان لعنت کردند و بزرگانی هم چون ابوالقاسم قشیری (۴۰۶-۵۰۲ ق) و امام الحرمین جوینی (م ۴۷۸ ق)، مجبور شدند نیشابور را ترک کرده، به حرم امن الهی در مکه پناه ببرند. پس از مرگ طغرل هم خواجه نظام الملک وزیر اگرچه تلاش کرد تا سخت‌گیری بر شافعیان را کاهش دهد، این سیاست هم چنان دنبال می‌شد و خلفای عباسی هم به احترام شاهان سلجوقی، سیاست حمایت از حنفیان را پی‌روی می‌کردند و قضاة حنفی مذهب را منصوب می‌نمودند. بدین روی، اختلافات مذهبی میان اهل سنت به اوج خود رسید و موجب درگیری شدیدی شد، به گونه‌ای که در سال ۴۶۹ قمری، درگیری میان دو گروه حنبلی و اشعری، موجب قتل بسیاری از طرفین گردید. (ابن جوزی، ۱۴۱۵، ج ۹، ص ۵۳۸) حنبلیان در سال ۴۷۵ قمری، واعظ اشعری مسجد «جامع منصور» در بغداد را علی‌رغم حمایت شحنة و ترکان از او، سنگسار کردند و با آجر بر سرش زدند. (ابن جوزی، ۱۴۱۵، ج ۹، ص ۵۷۳) این نوع جبهه‌گیری و تقابل گروه‌های اهل سنت، موجب می‌شد که آن‌ها تا حد زیادی از فکر شیعیان غافل شوند. اما این مطلب به معنای آرامش برای شیعیان نبود، بلکه مقصود این است که مخالفان و معارضان شیعه در آن حد از توافق نبودند که یک انسجام عملی و فکری علیه شیعیان ایجاد شود، چنان‌که ایجاد محدودیت برای شیعیان و آزار به خصوص از زمان ورود طغرل به بغداد شدت گرفت. (ابن جوزی، ۱۴۱۵، ج ۹، ص ۳۵۸)

بر اساس منابع تاریخی، شاهان سلجوقی نسبت به ائمه اطهار علیهم‌السلام احترام و ارادت هم داشتند. درباره آلب ارسلان گفته شده است که پس از فتح «خوارزم»، در «توس» به زیارت امام رضا علیه‌السلام رفت. (حسینی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۴۸۹) درباره ملک‌شاه هم چنین آمده است که در سال ۴۷۹ قمری، وقتی به زیارت قبر ابوحنیفه رفت، از کنار قبر معروف کرخی و امام هفتم گذشت، قبر سلمان را زیارت کرد و از ایوان مداین بازدید نمود و پس از آن به زیارت قبور ائمه اطهار علیهم‌السلام در کربلا و نجف رفت. (ابن جوزی، ۱۴۱۵، ج ۹، ص ۶۰۹) ملک‌شاه هنگام جنگ با برادر خود تکش، به زیارت امام رضا علیه‌السلام رفت و همان‌گونه که خود به خواجه‌نظام‌الملک وزیر گفت، در مشهد دعا کرد که خداوند هر یک از دو برادر را که برای مسلمانان سودمندتر است، پیروز گرداند، در حالی که نظام‌الملک برای پیروزی ملک‌شاه دعا می‌کرد. (ابن جوزی، ۱۴۱۵، ج ۹، ص ۶۵۱)

احترام ترکان سلجوقی به ائمه اطهار علیهم‌السلام و علویان در این مقطع مهم بود؛ زیرا این گونه رفتار شاهان سلجوقی در مورد ائمه علیهم‌السلام طبعاً در وضعیت شیعیان هم تأثیر مستقیم داشت؛ چنان که طی دوران سلطنت سلجوقیان، به درگیری‌هایی که سلطنت در آن دخالت مستقیم داشته باشد نمی‌توان اشاره کرد و اگر هم به شیعیان بغداد قدری تندی می‌شد، تنها در اوایل حضور سلجوقیان بود که آن هم یکی به دلیل قیام بساسیری و حضور اولیه شیعیان بغداد در آن قیام بود و دیگر آن‌که سلجوقیان در ابتدای ورود به بغداد، به عنوان متحد خلیفه محسوب می‌شدند و طبعاً فضای ضدشیعی که در میان اهل سنت و خلافت وجود داشت، بر افکار شاهان سلجوقی هم تأثیر گذارده بود. همان‌گونه که خواجه‌نظام‌الملک در سیاست‌نامه می‌نویسد، سلجوقیان سیاست تسامح با شیعه را در پیش می‌گرفتند و سخت‌گیری در اوایل حکومتشان به جهت تثبیت قدرت بود، نه از باب تعصب مذهبی. (خواجه‌نظام‌الملک طوسی، ۱۳۳۴، ص ۱۹۳) در زمان طغرل که او را نمونه سیاست خشن در برابر شیعیان بیان می‌کنند، حتی شخصی به نام امیر ابوالفضل عراقی که نزد طغرل بسیار مقرب و محترم بود، باروی شهر ری و باروی قم و مسجد «عتیق» این شهر را درست کرد و مشهد و قبه سنتی حضرت معصومه علیها‌السلام در قم را بنا نهاد. (قزوینی، ۱۳۵۸، ص ۲۲۰)

به طور کلی، سیاست شاهان سلجوقی در برابر شیعیان، بر مدارا و تسامح مبتنی بود و اصولاً پادشاهان سلجوقی نسبت به امامان شیعه مواضع همراه با احترام داشتند و این سیاست مذهبی آن‌ها طبعاً در وضعیت شیعیان نیز تأثیر داشت، به خصوص در مورد ملکشاه سلجوقی که به دفعات، قبور ائمه اطهار علیهم‌السلام را زیارت کرد. در سال ۴۷۵ قمری، ملکشاه در سفر به بغداد به زیارت مرقد حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام و مزار سلمان رفت، قبور امام حسین علیه‌السلام و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را زیارت کرد و فرمان بازسازی باروی زیارتگاه امام حسین علیه‌السلام را صادر نمود و به افراد مقیم در مرقد امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام سیصد دینار بخشید و فرمان داد نه‌ری برای آب‌رسانی به نجف احداث شود. (ابن جوزی، ۱۴۱۵، ج ۹، ص ۶۰۲) از ملکشاه سلجوقی و روابط او با شیعیان، چنان به نیکی یاد شده که برخی به شیعه بودن و یا تمایلات شیعی او نظر داده‌اند، اگرچه در این باره، منابع متقدم چیزی بیان نمی‌کنند و تصور هم نمی‌شود چنین چیزی درست باشد، اما طرح چنین سخنی بر حسن ارتباط سلطان سلجوقی و شیعیان دلالت دارد. (مقاتل بن عطیه، ۱۳۹۹، جست‌وجوی حق در بغداد)

کتابی به نام *کنفرانس دانشمندان بغداد* یا *مؤتمر علماء بغداد* چاپ شده است. اصل کتاب به زبان عربی و با مقدمه آیت‌الله مرعشی نجفی رحمته‌الله چاپ شده و در کتابخانه تخصصی «تاریخ اسلام و ایران» در قم موجود است. جالب این‌که دست‌کم تا سه نوبت چاپ شده است. اصل موضوع مناظره علوی و عباسی در عهد ملکشاه سلجوقی در منابع تاریخی نیامده است. اگرچه مطالب و مباحث مناظره مقرون به صحت است، محتوای این داستان می‌تواند بر اساس مطالبی درست تدوین شده باشد، ولی در عین حال، اصل ماجرا تصنعی باشد که بیش‌تر به یک رمان شبیه است؛ زیرا اگر چنین اتفاقی افتاده باشد، می‌بایست در منابع تاریخی شیعه، دست‌کم ذکری از آن آمده باشد. به هر صورت، آنچه مورد نظر است، یکی یادآوری وجود چنین مطالبی است و دوم ذکر مواضع مسالمت‌جویانه شاهان سلجوقی در برابر شیعیان و تأثیر این سیاست تسامح‌آمیز برای شیعیان.

کتاب *النقض* از عبدالجلیل قزوینی، یکی از بهترین نمونه‌ها برای بیان وضع شیعیان و سیاست مذهبی سلجوقیان است. عبدالجلیل از کتاب *فضایح* که متن مورد نقد اوست، نقل می‌کند که نویسنده این کتاب می‌گوید:

بر شیعیان در عصر سلجوقی سخت‌گیری می‌شد و در عصر ملک‌شاه و سلطان محمود، از ایجاد مدارس شیعی جلوگیری می‌کردند.

اما قزوینی این مطلب را رد می‌کند و به ایجاد مدارس توسط شیعیان در مناطق مختلف اشاره می‌نماید. (قزوینی، ۱۳۵۸، ص ۴۶)

نمی‌توان به طور کلی، هر گونه سخت‌گیری و محدودیت را برای شیعیان رد کرد، اما هدف، ترسیم دورنمای کلی سیاست مذهبی سلجوقیان است تا ضمن بیان موارد معین از حوادث و تحولات مربوط به شیعیان بغداد، به نتیجه کلی دست یابیم. در واقع، می‌توان سیاست مذهبی سلجوقیان در برابر شیعیان را همراه با تسامح دانست. این اصل کلی را از مطالعه اقدامات شاهان سلجوقی در خصوص احترام به ائمه شیعه و عدم اتخاذ سیاست خشن نسبت به شیعیان و هم‌چنین از روابط شاهان سلجوقی با خلفای عباسی می‌توان استنباط کرد.

عبدالجلیل قزوینی به این مسأله معتقد است که سلجوقیان، دشمنی خاصی با شیعه نداشتند، بلکه در مجموع، مشکلی هم برای شیعیان ایجاد نکردند و این‌که سلجوقیان با شیعیان در تضاد بودند، بیش‌تر به شیعیان اسماعیلی و باطنیان مربوط بوده است. عبدالجلیل قزوینی در خصوص بی‌ارتباطی باطنیان با امامیان، به تفصیل سخن گفته و شرحی درباره ابتدای کار اسماعیلیه آورده و بر این باور است که بنیان‌گذاران مذهب باطنی، بیش‌تر از «مشبهه» و «مجره» بودند که فرقه‌های اهل حدیث سنی هستند. (قزوینی، ۱۳۵۸، ص ۹۱ و

حضور شیعیان در ساختار خلافت و سلطنت

۱. واگذاری مناصب مهم به شیعیان

دوران آل‌بویه را باید اوج حضور شیعیان در ساختار سیاسی دانست. در عصر سلطه ترکان سلجوقی، نقش شیعیان در ساختار قدرت اگرچه در ابتدا تضعیف شد، به تدریج احیا گردید، به گونه‌ای که تا حد به دست‌گیری منصب وزارت نیز پیش رفتند. گرچه شیعیان در آغاز قدرت یافتن سلجوقیان، به انزوا رفتند، مواضع ملایم و قابل‌انعطاف شاهان سلجوقی و نیز اختلاف آن‌ها با خلفای عباسی، موجب شد شیعیان که در دستگاه حکومتی آل‌بویه نقش داشتند، بار دیگر مجال حضور یابند. در واقع، دوران ملک‌شاه را باید دوران تجدید قوای شیعیان دانست که به شکلی فعال در عرصه سیاسی و اجتماعی ظاهر شدند.

ابوشجاع ظهیرالدین محمدبن حسین همدانی، وزیر مقتدی، خلیفه عباسی از جمله وزرای شیعه‌مذهب و از حامیان شیعه بود. (ابن طقطقی، ۱۴۱۸، ص ۲۸۶) وقتی در بغداد میان شیعه و سنی در محلات کرخ و باب‌البصره درگیری و آشوب ایجاد شد، ظهیرالدین چشم‌پوشی و تغافل کرد و به شدت از خون‌ریزی دوری نمود، به گونه‌ای که خلیفه به او گفت: «با این روش که تو داری، کاری از پیش نمی‌رود! تو با بردباری و گذشت خود، مردم را به طمع انداخته‌ای. باید ده خانه از بزرگان شهر را ویران کرد تا سیاست پایدار شود و شورش‌ها خاموش گردد». در پی این دستور، ظهیرالدین محتسب را خواست و پیشنهاد خلیفه را مطرح نمود و گفت: «من نمی‌دانم که آیا ده خانه‌ای که انتخاب می‌شود مستوجب تخریب هست یا خیر. پس برای این که هم از ارتکاب گناه و هم خشم خلیفه در امان باشم، ده خانه از متهمان را خریداری نما، سپس آن خانه‌ها را خراب کن!» او همین کار را هم انجام داد. در واقع چنین رفتاری به محسنات اخلاقی ظهیرالدین و امثال او مربوط می‌شود که در مواجهه با شیعیان چنین می‌کردند، اگرچه شیعه نبودند. (ابن طقطقی، ۱۴۱۸، ص ۲۸۶) از شخصیت‌های معروف شیعه، شرف‌الدین انوشیروان بن محمد بن خالد بن محمد کاشانی بود که هم وزیر خلیفه عباسی و هم وزیر سلجوقیان بود. او از سال ۵۲۱ قمری، وزارت

سلطان محمود سلجوقی و از ۵۲۵ تا ۵۲۸ قمری، وزارت خلیفه مستترشد و از ۵۲۸ تا ۵۳۰ قمری وزارت سلطان مسعود را بر عهده داشت. لقب وی شرف‌الدین کاشانی و از رجال و مستوفیان و وزرای معروف عهد سلجوقی و شخصی دانشمند و مورخ بود. او کتابی تاریخی با عنوان *صُدور زمان الفُتور و قُتور زمان الصُدور* و کتابی دیگر با عنوان *نَفْتَةُ المصدور* نگاشته است. نام کتاب دوم در مقدمه *مرزبان‌نامه* آمده و عماد اصفهانی در کتاب *نَصْرَةُ الفُتْرَه* که در تاریخ آل سلجوق است، از کتاب *صُدور زمان الفُتور* او بسیار روایت آورده است. (ابن‌اثیر، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۶۰۷، ۶۳۴ و ۶۴۴)

دیگر شخصیت شیعی که توانست به منصبی حکومتی دست یابد، علاء‌الدین تنامش، از امرای بزرگ بغداد بود که خلیفه در مقابل او ناتوان بود. در سال ۵۶۹ قمری، درگیری میان اهالی کرخ و باب‌البصره به این علت روی داد که وقتی آب دجله افزایش یافت، اهالی باب‌البصره سدی ساختند تا جلوی آب را بگیرند، اما مسجدی را که درختی در آن بود، آب فراگرفت و آن درخت از جا کنده شد. اهالی کرخ این منظره را که دیدند، فریاد «لَعَنَ اللهُ العَشرَه» سر دادند و لعنت بر خلفا و صحابه فرستادند. این مسأله، موجب جنگ میان اهالی کرخ و باب‌البصره شد. خلیفه المُستَظَیء بامر الله، به علاء‌الدین تنامش اشاره کرد که فتنه را خاموش کند. علاء‌الدین هم با مردم باب‌البصره که اهل سنت بودند، ناسازگاری می‌کرد؛ زیرا خودش شیعه بود و هنگامی که خواست وارد محله باب‌البصره شود، مردم آن جا جلوگیری کردند و دروازه‌ها را بستند و بر بالای دیوارها ایستادند. علاء‌الدین خواست دروازه‌ها را آتش بزند، اما خلیفه او را سرزنش کرد و جلوگیری نمود. فتنه یک هفته دوام یافت و در نهایت، بدون اعمال زور خاتمه یافت. (ابن‌اثیر، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۲۴۷) از دیگر امرای شیعی بغداد، امیر یَزْدَن بود. وقتی او از دنیا رفت میان شیعه و سنی در شهر واسط درگیری ایجاد شد؛ زیرا شیعیان به سوگواری پرداختند، ولی سنیان شادی کردند. (ابن‌اثیر، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۵۵)

در دوران خلیفه مقتفی، بغداد در برهه‌ای از زمان، مرکزیت خود را برای تدریس علوم و معارف شیعی به دست آورد. علت آن هم حضور فرزند شیخ طوسی در بغداد بود که گروه‌های مختلف شیعه برای فراگیری علوم و معارف نزد او می‌آمدند. صفدی درباره او می‌نویسد:

مقام این عالم شیعه به حدی بود که عماد طبری درباره‌اش گفته بود: «اگر نماز بر غیر پیامبر و غیر امام جایز بود بر او نماز می‌گزاردم». (صفدی، ۱۴۰۵، ج ۱۲، ص ۲۵۱)

در دوران مستنجد، امور سپاه در دست قطب‌الدین قایماز شیعه بود. او با استبداد تمام، حکومت می‌کرد. در دوران خلیفه مستضیء نفوذ شیعه بیش‌تر شد؛ زیرا با اعمال نفوذ امرای شیعه، پدرش به قدرت رسیده بود. نکته جالب این‌که مستضیء، از ظاهر شدن در میان جمع خودداری می‌کرد و تنها کسی که حق رفت‌وآمد نزد او را داشت قایماز بود. (صفدی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۳۱۱) البته این حاضر نشدن در میان جمع، احتمالاً به دلیل خطر باطنیان اسماعیلی بود که اقدام به ترور می‌کردند.

۲. شیعیان در دوره خلیفه ناصر لدین‌الله

ابوالعباس احمد الناصر لدین‌الله، سی و چهارمین خلیفه عباسی بود که در سال ۵۵۳ قمری متولد شد. مادر او کنیزی ارمنی به نام زمرد ملقب به «امولد» بود. (سیوطی، ۱۳۷۰، ص ۳۵۸) دوران خلافت ناصر، طولانی‌ترین دوره خلافت خلفای عباسی است که نزدیک ۴۷ سال (۵۷۵ - ۶۲۲ ق) طول کشید. ناصر خلیفه‌ای مقتدر و در عین حال، باهوش و توانا بود. او توانست با تدبیر و دوراندیشی خود، خلافت عباسی را احیا کند و به دوران اوج آن یعنی دوران اولیه عباسیان نزدیک سازد. (ابن‌طقطقی، ۱۴۱۸، ص ۴۳۲) ناصر در جهت رفاه حال مردم، دستور داد در محله‌های بغداد خانه‌هایی بسازند که در آن به نیازمندان افطاری می‌دادند. او نظامی اطلاعاتی و قوی در دستگاه خود به وجود آورد که هدف از آن، کنترل

تمام مسائل سیاسی و اجتماعی بود و در این راه، از افراد گوناگون به عنوان جاسوس و خبرچین استفاده می‌شد. این نظام اطلاعاتی، به گونه‌ای بود که مردم و صاحب‌منصبان در تمام اوقات فکر می‌کردند تحت کنترل هستند و حتی ناصر از اخبار درون خانه آن‌ها هم مطلع است. (ابن طقطقی، ۱۴۱۸، ص ۴۳۲)

ناصر به علم و علما اهمیت می‌داد. شیخ شهاب‌الدین سهروردی که از بزرگان صوفیه و صاحب فتوا بود، به دربار ناصر راه یافت و نماینده سیاسی خلیفه شد. (جوینی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۹۸) «فتوت» مسأله دیگری بود که ناصر به آن توجه داشت. «فتیان» گروهی بودند که اساس کارشان آداب جوان‌مردی بود. چهار ویژگی شخصیتی این گروه عفت، شجاعت، سخاوت و عدالت بود. ناصر که به اهمیت و نفوذ این گروه پی برده بود، به جمع آن‌ها پیوست. او به دست مالک بن عبدالجبار لباس فتوت پوشید و زمانی که مالک از دنیا رفت، ناصر خود ریاست گروه فتیان را بر عهده گرفت. ناصر با تیزی خاصی که داشت، این گروه را نیز به زیر سلطه خود درآورد تا از نفوذ آن‌ها بهره‌مند شود. شاید بتوان یک هدف دیگر را هم در توجه ناصر به فتوت در نظر گرفت و آن این که امت اسلامی را به یک پارچگی نزدیک می‌نمود و بغداد مورد توجه همگان قرار می‌گرفت. (ابن طقطقی، ۱۴۱۸، ص ۴۳۲؛ خلعتبری، ۱۳۸۱، ص ۶۵)

دوره خلافت ناصر، اوج حضور شیعیان در ساختار قدرت و حکومت بود. منابع تاریخی، او را شیعه و حداقل‌گرایش او به تشیع را مسلم می‌دانند. (سیوطی، ۱۳۷۰، ص ۳۶۱؛ ابن‌عماد حنبلی، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۹۸) تقریباً در تمام دوره خلافت او، منصب وزارت و نیابت وزارت در اختیار شیعیان بود. وزارت ابن‌قصاب، ابن‌مهدی، ابن‌آمسینیا و مؤیدالدین قمی، شاهد بر این مدعاست. (ابن طقطقی، ۱۴۱۸، ص ۳۰۸-۳۱۲؛ صفّدی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۱۴۷) همان‌طور که گفته شد، بیش‌تر منابع تاریخی که درباره مذهب ناصر سخن گفته‌اند، او را شیعه یا متمایل به شیعه معرفی کرده‌اند و هر یک دلایل متفاوتی آورده‌اند. برخی از آن‌ها، توجه ناصر به شعائر شیعی را دلیل شیعه بودن او می‌دانند. برخی هم حضور گسترده

شیعیان در دستگاه وی را دلیل این موضوع دانسته‌اند. هم‌چنین برخی، اقدامات ناصر به نفع شیعیان و احترام او به ائمه شیعه را از جمله این دلایل معرفی می‌کنند. سیوطی درباره ناصر می‌نویسد:

ناصر شیعه بود و برخلاف اجدادش، به مذهب امامیه تمایل داشت.

(سیوطی، ۱۳۷۰، ص ۳۶۱)

ابن عماد حنبلی درباره ناصر می‌نویسد:

او افعال متضاد انجام می‌داد، ولی به امامیه گرایش داشت.

از دلایل شیعه بودن او، ماجرای مجلس خطابه ابن جوزی را ذکر می‌کند که در حضور خلیفه ناصر از ابن جوزی پرسیدند: «فاضل‌ترین مردم پس از پیامبر ﷺ کیست؟» ابن جوزی پاسخ داد، «افضلهم بعد من کانت ابنته تحتہ؛» «افضل بعد از پیامبر ﷺ کسی است که دخترش در عقد اوست». این عبارت می‌تواند شامل ابوبکر و امام علی علیه السلام باشد. مقصود ابن جوزی از افضل، ابوبکر بوده است و چون ابن جوزی خودش حنبلی بود و از تمایلات شیعی ناصر بیمناک، چنین تعبیری را به کار برد. (ابن عماد حنبلی، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۹۸) یکی از اقدامات ناصر، توجه او به مشاهد متبرگه شیعیان بود. او در سال ۶۰۸ قمری، دستور داد مسند احمد بن حنبل توسط یک فقیه شیعه به نام صفی‌الدین معدن محمد موسوی در مشهد موسی بن جعفر علیه السلام تدریس شود و اولین مطلبی که از این کتاب در این مکان تدریس شد، «مسند ابوبکر و ماجرای فدک» بود. (سبط ابن جوزی، ۱۹۹۰، ص ۵۵۶؛ ابوشامه، ۱۹۷۴، ص ۷۸) هم‌چنین ناصر برای خودش آرامگاهی کنار مرقد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ساخت. (سبط ابن جوزی، ۱۹۹۰، ص ۶۳۶؛ ابوشامه، ۱۹۷۴، ص ۱۴۵) ناصر اجازه تدریس کتابی را که خود تصنیف کرده بود (روح‌العارفین) به ابوجعفر علوی شیعی داد تا آن را در خانه‌اش تدریس کند. (صفدی، ۱۴۰۵، ج ۵، ص ۴۲-۴۳) در مجموع باید گفت: اگرچه برخی از خلفای عباسی اقدامی در جهت تکریم تشیع انجام می‌دادند، در مقابل رفتاری متضاد هم داشتند که تضعیف شیعیان و یا حمایت از اهل سنت از آن جمله بود، اما دوران خلیفه ناصر

عصر حمایت از شیعه بود، چه به لحاظ سیاسی و در اختیار داشتن مناصب و چه به واسطه فرهنگی و عقیدتی که شعائر شیعی ترویج و اکرام می‌شد و چه از لحاظ اجتماعی که شیعیان در وضع مطلوبی قرار داشتند، ضمن این‌که فشار اهل سنت که عموماً از حمایت خلفا برخوردار بودند، دیگر وجود نداشت.

۱-۲. تقابل خلیفه ناصر و نهاد سلطنت

ناصر پس از رسیدن به خلافت، ابتدا با باقی‌مانده سلجوقیان و سپس با خوارزمشاهیان روبه‌رو شد و با تدبیر خاص خود به مقابله با آن‌ها پرداخت و از نهاد خلافت و استقلال آن در مقابل نهاد سلطنت دفاع نمود؛ به گونه‌ای که دیگر خطبه‌ای در بغداد به نام شاهان خوانده نشد. آخرین نفر از پادشاهان سلاجقه عراق، طغرل سوم بود. وی پس از به قدرت رسیدن، به طور دایم نماینده به حضور خلیفه ناصر اعزام می‌کرد تا خلیفه قدرت و حکومت او را به رسمیت بشناسد. اما ناصر نه تنها حاضر به این کار نبود، بلکه در صدد حذف سلاجقه بود. وقتی طغرل نماینده‌ای فرستاد و تقاضا کرد که خلیفه دارالسلطنه بغداد را تعمیر کند، ناصر نماینده طغرل را بازگرداند و دستور داد تا دارالسلطنه را ویران کنند. پس از این، خلیفه برای مقابله با سلجوقیان، به سوی خوارزمشاهیان رفت که رقیب سلجوقیان بودند. در این زمینه، ناصر با سلطان تکش خوارزمشاه مرتبط شد و او را به حذف سلجوقیان و به دست گرفتن جایگاه آن‌ها ترغیب کرد. (نخجوانی، ۱۴۰۲، ص ۲۸۶)

زمانی که ناصر از سلاجقه عراق رهایی یافت، جانشین آن‌ها یعنی خوارزمشاهیان را در مقابل داشت. بدین منظور، سیاست تضعیف و مقابله با آن‌ها را در پیش گرفت. وقتی سلطان محمد خوارزمشاه به سلطنت رسید و دامنه حکومت خود را گسترش داد، هیأتی را نزد خلیفه عباسی فرستاد تا خلیفه حکومت او را در مناطق تصرف شده به رسمیت بشناسد. (ابن کثیر، ۱۴۱۹، ص ۸۹) خلیفه هم حاضر به این کار نبود؛ جوابش این بود که اگر در گذشته خلفا چنین امتیازی به شاهان می‌دادند، از روی ضرورت بود، ولی اکنون چنین ضرورتی

وجود ندارد و اگر احیاناً چنین ضرورتی ایجاد شود، او هم به سلطان محمد همان امتیازی را خواهد داد که خلفای قبلی به دیگران دادند. در ادامه، خلیفه برای نصیحت سلطان محمد، نماینده خود شیخ شهاب‌الدین سهروردی را به سوی او فرستاد و شیخ هم وقتی به حضور سلطان رسید، به موعظه او پرداخت و حدیثی را از پیامبر ﷺ برای او نقل کرد که پیامبر ﷺ مؤمنان را از صدمه رساندن به آل‌عباس بر حذر داشته است. شهاب‌الدین سهروردی تلاش کرد تا اجتهاد خلیفه را برای سلطان محمد ثابت کند و این‌که خلیفه زاهد و متقی و دین‌دار است، اما سلطان در پاسخ شیخ گفت: «این شخصی که تو وصف می‌کنی، در بغداد وجود ندارد و من می‌آیم کسی را به خلافت می‌نشانم که دارای این اوصاف باشد». (ابن‌کتیر، ۱۴۱۹، ص ۸۹) در پی این حوادث، تقابل سلطان و خلیفه جدی شد و سلطان محمد به طور رسمی علیه خلیفه وارد عمل شد و در صدد برآمد تا خلافت را از عباسیان به سادات علوی منتقل کند؛ به همین منظور، از علمای بلاد اسلامی فتوا گرفت که بر سلطان مسلمانان واجب است که خلیفه نالایق را از کار برکنار کند و خلافت را به سادات حسینی که مستحق آن هستند، منتقل کند. سلطان محمد در سال ۶۰۹ قمری برای عمل به این خواسته، با سیدعلاء‌الملک ترمذی به عنوان خلیفه بیعت کرد که از بزرگان سادات بود. (همدانی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۴۷۰) بعضی از پژوهشگران، این اقدام سلطان محمد را که به دنبال نصب یک خلیفه علوی بود، ناشی از تمایلات شیعی او می‌دانند. (حسن ابراهیم حسن، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۱۲) البته قبول این نظریه دشوار است؛ زیرا منابع تاریخی در این باره سخن نگفته‌اند، ضمن این‌که از اقدامات سلطان محمد چیزی بیان نشده است که بر تشیع او دلالت کند و اگر چنین اقدامی کرده است، بیش از هر چیز، برای مقابله با خلیفه بود. علاوه بر این، اگر بحث تمایلات شیعی مطرح باشد، بیش از هر کس، خود ناصر به این مسأله نزدیک است؛ زیرا تشیع او یا دست‌کم گرایش‌های او به مذهب امامیه ثابت شده است.

در ادامه، سلطان محمد در سال ۶۱۴ قمری با لشکری بزرگ به سوی عراق حرکت کرد. سلطان از همدان به سوی بغداد حرکت نمود، اما در «اسدآباد» دچار برف و باران

شدید شد و تعداد زیادی از سپاهیان کشته شدند و او به ناچار بازگشت. وی پس از بازگشت به خراسان، هم‌چنان به دشمنی خود با خلیفه ادامه داد و در نیشابور به وعاظ دستور داد خطبه خواندن به نام خلیفه قطع شود و اعلام کنند خلیفه مرده است. (همدانی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۴۷۱؛ سیوطی، ۱۳۷۰، ص ۳۵۹) اما این‌که چگونه سلطان محمد و لشکرش چنین شکسته شدند، آیا واقعاً عامل طبیعی یعنی برف و سرما آن‌ها را از پای درآورد یا عوامل دیگری در کار بود، برخی منابع مانند ابن‌اثیر و همدانی در جامع‌التواریخ، به عامل طبیعی برف و سرما اشاره کرده‌اند، اما برخی دیگر از منابع به نقش مؤیدالدین قمی، وزیر شیعه عباسیان، اشاره نموده‌اند که علت اصلی شکست خوارزمشاه، نقشه ماهرانه‌ای بود که وزیر اجرا کرد. او با سران سربازان ختایی سلطان محمد وارد مذاکره شد. تعداد این سربازان نزدیک هفتاد هزار نفر بود. وزیر خلیفه با مکاتباتی که انجام داد، برای آن‌ها اسب و اموال زیادی فرستاد و به آن‌ها وعده قدرت و سرزمین داد و کشتن سلطان محمد را به آن‌ها پیشنهاد نمود. این کار، موجب آشفتگی سپاه گردید و سلطان که موضوع را فهمید، از همدان به سوی خراسان حرکت کرد زیرا سپاه خود را برای جنگ با خلیفه از هم گسیخته مشاهده نمود. وقتی سلطان اردوی خود را ترک کرد، ختائیان به چادر او حمله کردند و خزاین و اسب‌ها و اموال او را غارت کردند. (صفدی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۲۷۶؛ سبط ابن جوزی، ۱۹۹۰، ج ۸، قسمت دوم، ص ۵۹۹؛ ابوشامه مقدسی، ۱۹۷۴، ص ۱۲۲)

ممکن است این سؤال طرح شود که مؤیدالدین قمی وزیر خلیفه که نقش مهمی در دفع تهاجم خوارزمشاهیان داشت، خود از شیعیان بود و سلطان محمد نیز شعار حمایت از خلافت برای شیعیان را سر داد، پس چرا این دو با هم نزدیک نشدند تا هدف مشترک خود را محقق سازند؟ در پاسخ باید گفت: مؤیدالدین قمی وزیر خلافت عباسی بود و اگر خلافت به اهل سنت تعلق داشت، وزیر در جهت شغل خود نسبت به خلافت احساس تعهد می‌کرد. علاوه بر این، تشیع خود ناصر بیش از هر کس دیگری شایع بود. پس چه دلیلی وجود داشت که وزیر گرایش سلطان محمد به شیعیان را برگرایش‌های ناصر مقدم سازد؟ مطلب دیگر این‌که حرکت سلطان محمد بیش از هر چیز سیاسی بود و این مطلب شاید برای وزیر هم روشن بود که توجهی به اقدامات او نکرد.

۲-۲. شیعیان در ساختار قدرت در دوره خلیفه الناصر لدین الله

دوره خلافت ناصر، اوج حضور شیعیان در ساختار قدرت و حکومت بود. از وزارت خلیفه تا دیگر مناصب سیاسی و اداری، محل حضور و نقش آفرینی شیعیان بود. از جمله مهم ترین سمت ها که شیعیان در این دوره در اختیار داشتند، عنوان «وزارت» یا «نیابت وزارت» بود. قابل ذکر این که نیابت وزارت همان جایگاه وزارت بود و این زمانی بود که چیزی به نام «وزارت» وجود نداشت و نایب وزارت، در واقع همان وزیر بود.

۲-۲-۱. وزارت ابن قصاب

ابوالفضل محمد بن علی بن احمد القصاب، ملقب به «مؤیدالدین»، اصالتاً ایرانی و اهل شیراز بود. چون پدرش در بغداد قصاب بود، او را «ابن قصاب» گفته اند. ابن قصاب با تکیه بر دارایی اندک پدرش، به تحصیل پرداخت و وارد دستگاه خلافت شد. سال ورود او به بغداد ۵۸۴ قمری بود؛ ابتدا در «دیوان انشا» مشغول شد و سپس به نیابت وزارت رسید. (ابن تغری بردی، ۱۳۹۱، ج ۶، ص ۱۳۹؛ سبط ابن جوزی، ۱۹۹۰، ص ۴۵۰) او فردی باهوش و به فنون جنگی آشنا بود. در مسائلی مانند حساب و کشاورزی و دیگر امور سرآمد بود و از معدود وزرایی به شمار می رفت که ریاست، شمشیر و قلم را جمع کرد. دوران وزارت وی اگرچه کوتاه اما برای خلیفه ناصر پرثمر بود. ابن قصاب اقدامات فرهنگی هم داشت؛ مثلاً او کتابخانه ای در محله «درب الخیاطین» بغداد ایجاد کرد و کتب نفیس فراوانی برای آن وقف نمود و وقف نامه کتابخانه را هم به خط خودش نوشت. ابن قصاب خط خوشی داشت و به علما احترام زیادی می گذاشت و به اطرافیان خود هم بخشش های فراوان می کرد. (نخجوانی، ۱۴۰۲، ص ۲۹۳) خلیفه ناصر به وزیرش اختیار تام می داد و او را در انجام دادن امور، کاملاً آزاد می گذارد. هم چنین ناصر در مورد ابن قصاب می گفت: «اگر رأی او را می پذیرفتید، آن چه باید رخ دهد، رخ می داد». (ابن تغری بردی، ۱۳۹۱، ج ۶، ص ۱۳۹)

۲-۲-۲. وزارت ابن مهدی

ابن مهدی از نسل قاسم بن حسن بن علی علیه السلام (از سادات حسنی) و زادگاهش مازندران و اصلش از ری بود. در کودکی علم و ادب آموخت و در کتاب و بلاغت و امور دیوانی پیشرفت نمود. (نخجوانی، ۱۴۰۲، ص ۲۹۵) دوران وزارت ابن مهدی برای شیعیان قدرت بخش بود؛ زیرا موقعیت آن‌ها را هم چنان مستحکم نگه داشت. شیعیان مناصب سیاسی مهمی در اختیار داشتند؛ از جمله امیر طاشکین مستنجدی زعیم خوزستان بود و او حله را به صورت اقطاع در اختیار داشت. خود ابن مهدی و خانواده‌اش هم در بغداد نفوذ و جایگاه مهمی داشتند و با آن‌ها مانند امرا و ملوک رفتار می‌شد. (ابن ساعی، ۱۳۵۳، ص ۹۹) ابن مهدی یک ایراد داشت و آن این‌که به اطرافیان خلیفه سخت می‌گرفت و شاید دلیل اصلی برکناری او همین موضوع بود. شاید هم علت اصلی برخورد ابن مهدی با اطرافیان خلیفه و درباریان، اطمینان خاطر بود که از ناحیه خلیفه احساس می‌کرد. سرانجام پس از این‌که جوّ مسموم علیه ابن مهدی ایجاد شد و درباریان و اطرافیان خلیفه فعالانه در این راه اقدام کردند، خلیفه او را برکنار کرد و به جای او، ابن امسینیا را که او هم شیعه بود، به نیابت وزارت منصوب کرد. (نخجوانی، ۱۴۰۲، ص ۲۹۵)

۲-۲-۳. وزارت ابن امسینیا

ابن امسینیا (وزارت ۶۰۴-۶۰۶ ق) از کاتبان شیعه بود که ابتدا به امیر بصره خدمت می‌کرد و همان جا ترقی نمود تا آن‌که به ریاست دیوان زمام رسید و تا زمانی که ابن مهدی در وزارت بود، او همین سمت را داشت. (صفدی، ۱۴۰۵، ج ۱۲، ص ۱۰۹) دوران وزارت ابن امسینیا که بیش از دو سال بود، دوره‌ای از آرامش بود؛ نه تنها آرامش اجتماعی، بلکه دربار خلافت هم از تنش سیاسی دور بود. ابن امسینیا تلاش زیادی برای ایجاد آرامش به کار برد. او در سال ۶۰۵ قمری از طریق واسط به شوشتر رفت؛ زیرا امیر قطب‌الدین سنجر، حاکم خوزستان، سر به شورش برداشته بود، ولی ابن امسینیا خود به آن جا رفت و موجب ایجاد آرامش در آن جا شد. (ابن ساعی، ۱۳۵۳، ص ۲۶۵)

وزارت مؤیدالدین قمی

پس از ابن‌امسینیا، مؤیدالدین محمد بن محمد بن عبدالکریم بن برز قمی (وزارت ۶۰۶-۶۲۲ ق) به نیابت وزارت رسید. او ایرانی، اهل قم و شیعه بود. وی فردی توانا و باتدبیر بود، بر علم انشا احاطه کامل داشت و به دو زبان فارسی و عربی مسلط بود، سخنان پیچیده و دشوار را ترجمه می‌کرد و از امور حکومت‌داری و وزارت کاملاً مطلع بود. (صفدی، ۱۴۰۵، ج ۱۲، ص ۱۴۷) مؤیدالدین در دوران سه خلیفه (ناصر، ظاهر و مستنصر) نیابت وزارت را به عهده داشت. با این‌که او شیعه بود، تاریخ‌نگاران سنی از او به نیکی یاد کرده‌اند. وقتی ناصر او را به نیابت وزارت منصوب کرد، با خط خود درباره‌اش نوشت: «القمی نائِباً فی البلادِ و العباد». در واقع با این سخن، او اختیار مُلک و مردم را به او سپرد. (ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۲۲، ص ۴۳۶)

۲-۲-۵. وزارت ابن‌عَلْقَمی (در دوره پایانی خلافت عباسی)

بعد از خلیفه ناصر، حضور شیعیان در مناصب سیاسی و حکومتی هم چنان ادامه داشت. وزارت ابن‌عَلْقَمی در دوره آخرین خلیفه عباسی مستعصم (حک: ۶۴۰-۶۵۶ ق) اوج این نقش‌آفرینی بود. مؤیدالدین محمد بن علقمی از قبیله بنی‌اسد بود که اصل آن‌ها از «نیل» (منطقه‌ای در حوالی کوفه و نزدیک حله) بود. جد او را «علقمی» می‌گفتند؛ زیرا نهر معروف «علقمه» را حفر کرد. او خطی نیکو داشت و در ضبط امور دارای مهارت زیادی بود. او به علما احترام می‌گذاشت و به امور سیاست‌آشنایی کامل داشت. (ابن‌طقطقی، ۱۴۱۸، ص ۳۲۱) حمایت او از دانشمندان، به گونه‌ای بود که برخی از شعرا او را مدح کردند و به نام او کتاب نگاشتند، مانند رضی‌الدین صاغانی لغوی (۶۵۰ ق) که کتاب *مجمع البحرین* و *العبابُ الزَّآخِر* را به نام او نوشت. (ابن‌طقطقی، ۱۴۱۸، ص ۳۲۱؛ نخجوانی، ۱۳۶۱، ص ۳۲۱) ابن‌ابی‌الحدید هم کتاب *شرح نهج‌البلاغه* را به او تقدیم نمود که بیست مجلد است و ابن‌عَلْقَمی یکصد دینار به او هدیه کرد و او هم ابن‌عَلْقَمی را در قصیده‌ای مدح گفت.

(ابن طقطقی، ۱۴۱۸، ص ۳۲۲؛ نخجوانی، ۱۳۶۱، ص ۳۲۱؛ العینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۷) ابن طقطقی از شرف‌الدین ابوالقاسم علی فرزند ابن علقمی نقل می‌کند که کتابخانه پدرش شامل ده هزار جلد کتاب نفیس بود و مردم برای او کتاب می‌نگاشتند. (ابن طقطقی، ۱۴۱۸، ص ۳۲۲؛ ابن فوطی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۲) خلیفه مستنصر در سال ۶۳۰ قمری، نظارت بر ساخت مدرسه «مُستَنصِرِیَه» را به او واگذار کرد. (ابن عماد حنبلی، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۱۴۳) وقتی مُستَعصِم در سال ۶۴۰ قمری، به خلافت رسید، علی‌رغم این‌که اهل سنت اطراف او را گرفته بودند و خود او هم خلیفه‌ای متعصب در مذهب بود، به دلیل کاردانی و تدبیر بالا، ابن علقمی شیعی را در سال ۶۴۲ قمری به وزارت منصوب کرد. (ابن فوطی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۸؛ ابن طقطقی، ۱۴۱۸، ص ۳۲۲)

نتیجه

راهبرد شیعیان در دو قرن پایانی خلافت عباسی و در مواجهه با دو قدرت خلافت و سلطنت، مؤید حرکت مدبرانه و استفاده بهینه از اوضاع موجود در حفظ امنیت شیعیان و توسعه بستر رشد مکتب تشیع است. تسامح مذهبی سلجوقیان و اختلاف شدید خوارزمشاهیان با خلافت، از نکات تأثیرگذار بر وضعیت شیعیان و اتخاذ راهبرد آن‌ها بود. سیاست تعامل و مدارای شیعیان نیز نتیجه مثبت برای آن‌ها در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی در پی داشت. در این دوره، شاهد اتحاد بین خلافت و سلطنت علیه شیعیان نیستیم زیرا روابط سلجوقیان با عباسیان رابطه‌ای مستحکم بر مدار مذهب مشترک نبود، بلکه این رابطه بر مدار منفعت بود و بر اساس این سیاست منفعت‌جویانه، روابط آن‌ها سرد و گرم می‌شد. این وضعیت برای شیعیان یک فرصت بود تا از فضای تاریک ایجادشده در اثر سقوط آل‌بویه به آرامی خارج شوند، به‌گونه‌ای که نه مورد غضب خلافت و اهل سنت قرار گیرند و نه با سلطنت تقابل پیدا کنند، بلکه توانستند به‌عنوان یک نیروی تأثیرگذار، حضور خود را در صحنه‌های مختلف حفظ کنند.

نزاع میان نهاد سلطنت و خلافت که از زمان طغرل‌بیک سلجوقی آغاز شد و پس از انقراض سلجوقیان، بین عباسیان و خوارزمشاهیان ادامه یافت، بیش از هر چیز برای شیعیان موجب ایجاد امنیت و آرامش بود؛ زیرا شیعیان در این نزاع دخالتی نداشتند و خلافت عباسی هم چون درگیر مسائل سیاسی با سلطنت بود، از توجه به شیعیان دور می‌شد. این فضا فرصتی برای نقش‌آفرینی و حضور شیعیان در ساختار سیاسی نیز بود. شیعیان که با قدرت یافتن سلجوقیان عملاً از صحنه سیاسی خارج شدند، به مرور زمان به بازسازی حضور خود اقدام نمودند و در ساختار قدرت حضور یافتند و این حضور با آغاز خلافت ناصر (۵۷۵ ق) جلوه متفاوتی داشت. در این دوره از یک سو، خلافت اقتدار خود را کاملاً به دست آورد و دیگر به نام سلطان در بغداد خطبه خوانده نشد؛ از سوی دیگر، تقابل بین خلافت و سلطنت (خوارزمشاهیان) به اوج خود رسید. شیعیان نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در ساختار قدرت پیدا

کردند، به گونه‌ای که بیش‌تر وزرای خلافت از شیعیان بود و دیگر مناصب سیاسی و دیوان‌سالاری نیز در بسیاری از موارد در اختیار آن‌ها بود، هر چند عقاید مذهبی خلیفه ناصر یکی از دلایل مهم در تقویت جایگاه شیعیان بود.

این یک تحلیل واقع‌بینانه است که بگوییم در این مقطع، شیعیان توانستند به عنوان یک نیروی تأثیرگذار، حضور خود را در صحنه‌های مختلف حفظ کنند. سیاست مدارا و تعامل با مخالفان و حفظ امنیت برای شیعیان در راستای پیشرفت مکتب تشیع، یک راهبرد مشخص از جانب شیعیان بود. روابط پر فراز و نشیب سلطنت با خلافت نیز مزید بر علت بود تا اتحادی توسط این دو قدرت علیه شیعیان شکل نگیرد. رویکرد تسامح از سوی سلطنت و سیاست تعامل و مدارا از سوی شیعیان، باعث شد که شیعیان به عنوان یک گروه معارض شناخته نشوند و به تدریج از انزوا خارج گردند و در امور حکومتی خلافت و سلطنت نقش‌آفرین باشند.

فهرست منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین علی، *الکامل فی التاریخ*، چ چهارم، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۱۴.
۲. ابن تغری بردی، جمال الدین ابی المحاسن یوسف، *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة*، تحقیق ابراهیم علی طرفان، مصر: هیئة المصریة العامّة للتألیف و النشر، ۱۳۹۱ / ۱۹۷۱.
۳. ابن جوزی، ابوالفرج جمال الدین عبدالرحمان، *المنتظم فی تاریخ الملوک و الأمم*، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵.
۴. ابن ساعی، علی بن انجب تاج الدین، *الجامع المختصر فی عنوان التواریخ و عیون السیر*، اصلاح و تعليق مصطفی جواد، بغداد: المطبعة السریانیة الکاثولیکیة، ۱۳۵۳/۱۹۳۴.
۵. ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، *الفخری فی آداب السلطانیة*، تحقیق عبدالقادر محمد مایو، چ اول، سوریه: دارالقلم العربی، ۱۴۱۸.
۶. ابن عماد حنبلی، عبدالحی، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴.
۷. ابن کثیر، ابی القداء اسماعیل، *البداية و النهایة*، چ چهارم، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۹.
۸. ابن فوطی، کمال الدین ابوالفضل عبدالرزاق بن احمد، *الحوادث الجامعه*، عبدالحمید آیتی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱.
۹. ابوشامه مقدسی، شهاب الدین عبدالرحمان، *تراجم القرنین السادس و السابع (الذیل علی الروضتین)*، الطبعة الثانية، بیروت: دارالجمیل، ۱۹۷۴.
۱۰. العینی، بدرالدین محمود، *عقدالجمان فی تاریخ اهل الزمان*، تحقیق محمد محمدامین، قاهره: هیئة المصریة العامّة الکتاب، ۱۴۰۷.
۱۱. جرجی زیدان، *تاریخ تمدن اسلامی*، بیروت: دارالمکتبة الحیاة، بی تا.
۱۲. جعفریان، رسول، *مقالات تاریخی*، قم: نشر الهادی، ۱۳۷۹.
۱۳. جوینی، عظاملک، *تاریخ جهانگشا*، چ چهارم، تهران: ارغوان، ۱۳۷۲.
۱۴. حسینی، غیاث الدین، *حبیب السیر*، محمود دبیر سیاقی، چ سوم، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۶۲.
۱۵. خلعتبری، اللهیار، *تاریخ خوارزمشاهیان*، چ دوم، تهران: سمت، ۱۳۸۱.
۱۶. خواجه نظام الملک، *سیاست نامه*، تصحیح مرتضی مدرس چهاردهی، تهران: کتابفروشی طهوری، ۱۳۳۴.

۱۷. ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان، سیر اعلام النبلاء، تحقیق شعيب الارنؤوط و محمد نعيم العرقسوسی، ط. التاسعه، بيروت: مؤسسة الرساله، ۱۹۳۳/۱۴۱۳.
۱۸. راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، راحة الصدور و آية السرور، تصحيح محمد اقبال، چ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۱۹. سبط ابن جوزی، شمس‌الدین ابی مظفر، مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان، بغداد: دارالوطنیه، ۱۹۹۰.
۲۰. سیوطی، جلال‌الدین، تاریخ خلفا، مصحح محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قم: منشورات شریف رضی، ۱۳۷۰.
۲۱. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۵.
۲۲. صفا، ذبیح‌الله، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، چ پنجم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
۲۳. صفدی، صلاح‌الدین خلیل بن ایبک، الوافی بالوفیات، بیروت: دارصادر، ۱۴۰۵.
۲۴. غزالی، امام محمد، نصیحة الملوك، تصحيح جلال‌الدین همایی، تهران: نشر هما، ۱۳۶۷.
۲۵. قادری، حاتم، اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، تهران: سمت، ۱۳۷۹.
۲۶. قزوینی رازی، عبدالجلیل، نقض (بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض)، تصحيح میرجلال‌الدین محدث ارموی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.
۲۷. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، اوائل المقالات - المسائل العشر، سلسله مؤلفات الشیخ المفید، چ دوم، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴.
۲۸. مقاتل بن عطیه، کنفرانس دانشمندان بغداد یا مؤتمر علمای بغداد: مقدمه آیت‌الله مرعشی نجفی، سیدهدایت‌الله مسترحمی اصفهانی، چ سوم، قم: کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۹۹.
۲۹. نخجوانی، هندوشاه، تجارب السلف، به اهتمام سیدحسن روضاتی، نشر نفایس، مخطوطات اصفهان، ۱۴۰۲ / ۱۳۶۱.
۳۰. نیشابوری، ظهیرالدین، سلجوقنامه، تهران: گلاله خاور، ۱۳۳۲.
۳۱. همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، تصحيح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: البرز، ۱۳۷۳.